**فصل اول**

**كليات و مباني**

***اقتصاد يا علم اقتصاد***

پي بردن به ماهيت هر چيزي قبل از ورود به كليات و جزئيات آن ،از وظايف مهمي است كه بر دوش هر خواننده عاقلي بنا شده است.فرض كنيد شما شناگر ماهري هستيد ، حال يكي از دوستان شما سوالاتي بنيادين در مورد ماهيت شنا از شما مي پرسد . مثلا با اين سوالات مواجه مي شويد كه :

 شنا چيست ؟ شنا ورزش است يا يك نوع بازي سرگرم كننده ؟

مسلما اين اطلاع نداشتن از ماهيت و ذات چيزي كه يك قهرمان آن را به به بهترين صورت انجام مي دهد ،

كمي خجالت آور است.

بنابراين قبل از ورود به اقتصاد و طرح موضوعات و مسائل اقتصادي ،بايد بدانيم ماهيت چيزي كه پيش رو داريم از چه سنخي است. بدين منظور نياز است ،نگاهي اجمالي بيفكنيم به طبقه بندي ديدگاه هاي شناخت :

فلاسفه و دانشنمدان براي پي بردن به راز و رمز جهان و كشف حقيقت پديده ها به منابع مختلفي متوسل شدند. عده اي **عقل** را با استدلال و برهان ، عده اي **تجربه** را به وسيله حواس ، عده اي **دل و قلب** را به مدد تزكيه آن و گروهي هم **وحي** را از طريق كتب آسماني ،ابزاري براي رسيدن به شناخت قرار دادند.اين ابزار هاي متفاوت منجر به ظهور ديدگاه هاي زير شدند.

 **1-عقل گرا ها**

 **2- تجربه گراها**

 **3- دين گراها**

ديدگاه عقل گرا ،براي پي بردن به حقايق هستي و شناخت آن از استدلال ،روش منطقي و تحليل عقلاني بهره مي برد. آنان پايه گذار **فلسفه** و **ديدگاه هاي فلسفي** هستند.

ديدگاه تجربه گرا حواس را ابزار شناخت قرار مي دهد. آن ها به وسيله مشاهده و آزمايش به دنبال شناخت ماهيت پديده ها بودند. پيدايش **تفكرات علمي** از دستاورد هاي اين ديدگاه است.

عده اي هم به كمك دين و تمسك جستن به آن به دنبال كشف حقايق هستي و رموز آن هستند. اين ديدگاه هم موجب پيدايش اخلاقيات و **بايد و نبايد هاي اخلاقي** است.

پس متوجه شديم گزاره هايي كه براي كشف حقايق و پاسخ به سوال هايمان از آنها مدد مي جوئيم : يا **فلسفي** هستند يا **علمي** هستند يا **اخلاقي** هستند.

\*فلسفه گزاره هاي است در مورد تفسير و فهم كل نظام هستي . گزاره هاي فلسفي با روش عقلاني **اثبات** مي شوند. فلسفه توانايي پيش بيني را به ما نمي دهد.

\*گزاره هايي علمي هستند كه به وسيله مشاهده و آزمايش **ابطال** شوند.طبق اين تعريف گزاره اي علمي است كه قابل ابطال باشد. بنابراين علم چيزي جز حدس هاي باطل شده نيست.

اما نكته اي كه گمراه كننده است و بايد به آن توجه كرد ،اين است كه : علمي بودن برابر با درست بودن نيست. ممكن است گزاره اي علمي داشته باشيم ولي نادرست باشد يا گزاره اي غير علمي باشد اما درست باشد.

هر كدام از اين ديدگاه ها طرفداراني دارند ،اما اين كه كدام يك درست هستند كدام نادرست ،بستگي به دقت و درستي و درجه اعتبار ابزار مورد استفاده هريك از اين ديدگاه ها دارد. يعني اين كه عقل و حس كه ابزار اين ديدگاه ها هستند ،تا چه ميزان در كشف حقيقت پديده ها توانا هستند و تا چه ميزان بر خطا و اشتباهند.

هر كدام از اين ديدگاه ها براي صورت بندي گزاره هاي خود روشي را مبناي كار خود قرار مي دهند. در عقل گرايي روش قياسي و در تجربه گرايي روش استقرايي مبناي كار است. براي روشن شدن قضيه به طور خلاصه نگاهي به اين دو روش مي اندازيم :

***روش صورت بندي گزاره ها***

 1-**روش استقراء**

 2-**روش قياس**

روش استقراء : با برسي و شناخت جزئيات و ارتباط آن ها با يكديگر ، مي توان قوانين و نظامات كلي را نتيجه گيري كرد و خود بر دو نوع است : 1-استقراء تام 2-استقراء ناقص.

مثال سياه بودن كلاغ ها در اين زمينه مثال معروفي است. فرض مسئله اين است كه اولين كلاغ مشاهده شده سياه رنگ است ،دومين كلاغ مشاهده شده هم سياه رنگ است. به همين منوال مشاهده مي شود سومين كلاغ تا ان امين كلاغ هم سياه رنگ است. پس اينك بدون مشاهده و با استدلال استقرايي نتيجه ميگيريم كه كلاغ ( ان+1) نيز سياه رنگ است.

اين نتيجه گيري و رسيدن از جزء به كل بر مبناي مشاهده ،اثباتي استقرائي است.

روش قياس : قياس حركتي از كل به جزء است. به عبارت دیگر قیاس، گونه‌ای [برهان منطقی](https://fa.wikipedia.org/w/index.php?title=%D8%A8%D8%B1%D9%87%D8%A7%D9%86_%D9%85%D9%86%D8%B7%D9%82%DB%8C&action=edit&redlink=1) است که در آن دست کم از دو [قضیه](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%82%D8%B6%DB%8C%D9%87) (فرض مقدماتی، پیش‌گزاره)، [گُزاره‌ای](https://fa.wikipedia.org/wiki/%DA%AF%D8%B2%D8%A7%D8%B1%D9%87%22%20%5Co%20%22%DA%AF%D8%B2%D8%A7%D8%B1%D9%87) (نتیجه) استنتاج می‌شود.به مثال زير توجه كنيد :

ماه سیاره است.

و هر سیاره می‌چرخد.

پس بر پایه قیاس:

ماه می‌چرخد.

اين رسيدن از كل به جزء نمونه يك استدلال قياسي است.

***طبقه بندي علم***

به علم برگرديم و يك طبقه بندي از علم ارائه مي دهيم:

تا ين جا متوجه شديم كه ديدگاه هاي شناخت يا فلسفي هستند يعني با عقل اثبات مي شوند يا علمي هستند يعني با تجربه ابطال مي شوند و يا اخلاقي هستند كه بايد و نبايد هاي اخلاقي را در بر مي گيرند.

همچنين بيان شد كه فلسفه توانايي پيش بيني به ما نمي دهد. اما وظيفه علوم تبيين و پيش بيني است .

در اين قسمت لازم است طبقه بندي از علم ارائه شود . علم به به طور كلي به قسم تقسيم مي شود :

 **1-علم حضوري**

 **2-علم حصولي**

علم حضوري يعني اين كه واقعيت معلوم ،پيش انسان حاضر باشد و واسطه و صورتي در كار نباشد. مثال : علم به خود به عنوان يك مفهوم كلي.

علم حصولي يعني علمي كه بر اساس مفهوم و واقعيت خارجي و با واسطه صورت ذهني براي انسان حاصل مي گردد. مانند علم انسان به اشياء و پديده هاي جهان خارج كه از طريق تصوير آنها در ذهن آدمي ايجاد مي گردد.

مسلما تا به حال علوم انساني به گوشتان خورده است .يا شنيده ايد دوستتان در دانشكده علوم انساني مشغول تحصيل است. تا به حال به تعريف دقيق آن توجهي كرده ايد ؟

علوم انساني علومي هستند كه رفتارهاي جمعي و فردي و ارادي و غير ارادي و آگاهانه و غيرآگاهانه انسان را به قالب نظم هاي تجربي در مي آورد. هدف اين علوم اين است كه پيش بيني هاي تجربه پذيري در مورد رفتار انسان ارائه دهد.

جامعه شناسي ،روان شناسي ،علوم سياسي ،علوم تربيتي ، مديريت و....در اين تعريف طبقه بندي مي شوند.حال ممكن است به ذهنتان بيايد كه اقتصاد در اين طبقه بندي جاي مي گيرد يا خير ؟

دقيقا به نكته درستي پي برديد ،چرا كه اقتصاد هم جز اين علوم طبقه بندي مي شود .پس با توجه به مطالب فوق برگرديم به سوالي كه در سرفصل اين بخش مطرح شد. اقتصاد يا علم اقتصاد ؟ توضيحات فوق گوياي اين كلام هستند كه اقتصاد علم است و از نوع تفكرات فلسفي نيست. اين علم همچنين در شاخه علوم انساني پر و بال مي گيرد.

***اقتصاد چیست؟***

یونان باستان مهد تمام علوم و دنیای تفکرات بود. در آن موسم، یونانیان واژه‌ای داشتند به معنی «تدبیر امور خانواده». بسیاری بر این نظرند که ریشه کلمه اقتصاد از این واژه یونانی گرفته شده است.

شاید بپرسید چرا امور خانواده؟ فرض کنید در خانوادتان کسی نباشد که تصمیم‌گیری نهایی را انجام دهد. شما و سایر اعضای خانوادتان با انبوهی از تصمیم‌گیری‌ها رو به رو می‌شوید ولی نمی‌دانید چه کسی باید چه کاری را انجام دهد؟ مثلاً چه عضوی از خانواده آشپزی کند؟ یا کدام عضو درباره خرید مایحتاج اساسی تصمیم بگیرد؟

اگر نتوان یک خانواده کوچک چند نفری را مدیريت کرد و در واقع نتوان منابع محدودی که این خانواده با آن رو به روست را ،با توجه به توانائی و تلاش و نیازهای افراد بین آنها تقسیم کرد تصور کنید چه بلبشوئی به راه می‌افتد. کنترل همه امور از دست همه خارج می‌شود و منجر به بروز اتفاقات ناگواری می‌شود.

اینک این مثال ساده در مورد یک خانواده کوچک چند نفری را به یک جامعه چند میلیون نفری تعمیم دهید. جامعه هم با تصمیمات زیادی رو به رو است.

 یک جامعه تصمیم می‌گیرد، کدام مشاغل ضروری‌اند و چه کسانی توانائی انجام کارها را دارند؟

چه چیزی ضروری است و باید تولید شود؟

 نحوه تولید آن به چه شکل باشد که کمترین هزینه‌ها را در بر داشته باشد؟

از آنجا که جامعه از افراد مختلف در مشاغل مختلف استفاده می‌کند، باید تولیدات انجام شده را نیز بین همین افراد تقسیم کند. این تصمیم‌گیری هم بر عهده جامعه است.

از آنجا که هر جامعه منابع محدودی در اختیار دارد و با کمیابی این منابع رو به روست (کمیابی مفهوم بسیار مهمی در مطالعات اقتصادی است که بیشتر به آن خواهیم پرداخت)، بنابراین نمی‌تواند تمامی خواسته‌های اعضای خود را تامین کند و یا بالاترین سطح زندگی یا رفاه مورد علاقه مردم را برای آنها فراهم کند.

اقتصاد مطالعه نحوه مدیریت این منابع کمیاب از سوی جامعه است.

یکی از بزرگترین اقتصاددانان قرن نوزدهم به نام آلفرد مارشال در سال 1890 گفته است: اقتصاد مطالعه انسان در جریان زندگی روزمره اقتصادی است.

برای بهتر متوجه شدن منظور او یک شبانه روز از کارهایی که می کنید و وسایلی که با آن در ارتباط هستید را در نظر بگیرید. روزانه از صدها نوع کالا و خدمت استفاده می کنید. از نانی که داغ و تازه از نانوایی محل خریداری می‌کنید تا جاده ای که از آن برای رفتن به محل کارتان استفاده می‌کنید، برقی که برای روشنایی استفاده می‌کنید و ..... همگی شما را با مسئله انتخاب درگیر می‌کنند. کدام یک را انتخاب کنم؟ چگونه زندگی خود را اداره کنم؟ با این درآمد مشخص و محدودی که در اختیار دارم کدام نیاز ارجح‌تر است؟ و سوالات زیادی از این قبیل.

نحوه انتخاب و تخصیص منابع کمیاب به نیازهای نامحدود بشری موضوع مورد مطالعه علم اقتصاد است. شاید به حل و فصل‌ها و راهکارهای سیاسی علاقه زیادی داشته باشید و با حرارت زیادی درمورد راه‌حل‌های ارائه شده برای حل مسائل سیاسی بحث و گفتگو می‌کنید. از طرفی شاید به علوم هم علاقه مند باشيد چرا که علوم برخلاف سیاست که ذهنی هستند بسیار نظام مند و عینی هستند.

اما نوع دیگری از تفکر وجود دارد که ترکیبی از سیاست و علم است و آن اقتصاد است.موضوع مورد بحث علم اقتصاد، جامعه است.:

مردم چگونه انتخاب می‌کنند؟چگونه زندگی خود را اداره می‌کنند و چگونه با یکدیگر تعامل دارند؟ اقتصاد همانند یک علم بدون پیش داوری رهیافت‌های خود را ارائه می‌کند.

و با استفاده از روش‌های علمی در پاسخ به پرسش‌های سیاسی، اقتصاددانان تلاش می‌کنند تا بهترین راه‌حل‌ها را در پاسخ به چالش‌هایی که همه کشورها با آن رو به رو هستند ارائه کنند.

***آیا نیاز است اقتصاد بخوانیم***

دکتر منیکو استاد اقتصاد دانشگاه هاروارد و مشاور اسبق بانک مرکزی آمریکا گفته است: به شدت اعتقاد دارم که همه باید به مطالعه علم اقتصاد بپردازند و با ابزارها و روش های پیشنهادی این علم آشنا شوند. هدف از این آموزش عمومی افزایش سطح آگاهی مردم نسبت به جهان اطراف و تبدیل آن‌ها به یک شهروند بهتر است. مطالعه زبان روسی در حد نازل چندان مفید نیست، اما داشتن اطلاعاتی حتی اندک در مورد اقتصاد بسیار مفید می‌باشد.

سخنان بالا، گویای این کلام است که چرا اید اقتصاد بخوانیم.

اولين دليل : تا به حال با پرسش‌هائی مواجه شده‌اید که حس کنجکاوی شما را تحریک کند؟ مثلا پرسش‌هایی از این قبیل چرا در برخی کشورها پیدا کردن شغل مناسب راحت است ولی در برخی دیگر بسیار مشکل است؟ یا چرا مردم بسیاری از نقاط دنیا مثلا افریقا در استانداردهای سطح زندگی با مشکل مواجه‌اند؟ چرا قیمت مسکن در تهران بسیار بالاتر از شهرهای دیگر است؟ چرا برخی کشورها با ثبات قیمت‌ها رو به رو هستند در حالی که بسیاری دیگر از تورم بالا رنج می‌برند؟ این سؤالات، سؤالاتی هستند که خواندن اقتصاد در سطحی نه چندان بالا به شما کمک می‌کند تا پاسخ‌هایتان را پیدا کنید.

دومين دليل : همه شما در زندگی با تصمیم‌گیری زیادی رو به رو شده‌اید؟ به طور مثال در دوران دانش‌آموزی باید تصمیم بگیرید چند سال به تحصیل بپردازید؟ چه زمانی مناسب یافتن شغل است؟ چگونه منابع و درآمد حاصل از شغل خود را مصرف کنید؟ چه مقدار از آن را پس‌انداز کنید؟ پس‌اندازهای خود را چگونه سرمایه‌گذاری کنید؟

فرض کنید موقعیت شما به گونه‌ای تغییر کند و شما یک بنگاه کوچک را اداره کنید و یا فراتر از این شاید یک کسب و کار تجاری بزرگ با مدیریت شما اداره و کنترل شود و ...

مطالعه اقتصاد به شما در درک و مشارکت آگاهانه در اقتصاد کمک می‌کند. با مطالعه اقتصاد بصیرت لازم برای اتخاذ بهترین تصمیم‌گیری‌ها برای شما فراهم می‌گردد. مطالعه اقتصاد به تنهایی باعث کسب ثروت نمی‌شود، بلکه اقتصاد ابزاری در اختیار شما قرار می‌دهد، که با استفاده از آن، تلاش بیشتری برای کسب ثروت انجام دهید.

سومين دليل : احتمالاً تا به حال به عنوان عضوی از جامعه و مسئول در سرنوشت خویش، شناسنامه را برداشته و در صف‌های رای‌گیری ایستاده‌اید. جامعه دموکراتیک نیازمند آرای مردم است. اما آرای شما چگونه انتخاب می‌شود؟ یقیناً در عصر مدرن و پیچیده امروز ، رای دادن بر مبنای مناسبات خانوادگی و آشنائی‌های فامیلی نمی‌تواند معیار مناسبی برای گزینش افراد باشد. همه ما به عنوان یک انسان امروزی باید با تحقیق و استدلال‌های علمی نامزد مورد حمایت خود را برگزینیم. پس اطلاع داشتن از برنامه‌ها و وعده‌های هر نامزدهای انتخاباتی و تجزیه و تحلیل کردن آنها نه تنها مفید است بلکه وظیفه هر شهروند هوشیار و آگاه به تغییرات محیط اطراف خویش است. بنابراین با رأی خودتان شما در انتخاب سیاست‌های مناسب برای تخصیص منابع اقتصادی جامعه مشارکت دارید. وقتی تصمیم می‌گیرد از کدام نامزد حمایت کنید.

در واقع تصمیم می‌گیرید از کدام سیاست حمایت کنید و در واقع به پرسشهای مختلف اقتصادی پاسخ می‌دهید. آثار تجارت آزاد به کشورها چیست؟ هدفمند کردن یارانه‌ها چه تأثیری بر اقتصاد و اوضاع معیشت مردم می‌گذارد؟ مالیات‌ها و سوبسیدها تا چه اندازه در رفاه جامعه مؤثراند؟ بهترین راه محافظت از محیط زیست کدام است؟

این پرسش‌ها و بسیاری از پرسش‌های دیگر، همواره در ذهن سیاستگذاران ادارات شهری و سازمان‌های دولتی و ... وجود دارد.

***چند مفهوم مهم در یادگیری اقتصاد***

***كميابي***

در تعریفی که از علم اقتصاد ارائه کردیم، کلمه ا‌ی خود را بيشتر نشان مي داد و احتمال نيازمند توجه بیشتری است و آن هم کلمه کمیابي بود. گفتیم اقتصاد نحوه مدیریت منابع کمیاب یک جامعه است. اما کمیابی به چه معناست؟ کمیابی در اقتصاد به این معناست که جامعه منابع محدود در اختیار دارد. یعنی نمی‌تواند تمام کالاها و خدمات مورد علاقه مردم را تولید کند. قضیه معروف «آب و الماس» تا به حال به گوشتان خورده است؟

وقتی که در یک بیابان سوزنده و بی آب و علف گرفتار هستید خواستار یک لیوان آب خنک هستید یا یک الماس تراش خورده و زیبا؟ مسلماً آب جواب شما خواهد بود.

آب در تمام شرایط یک کالای اساسی و رفع کننده یک نیاز اساسی براي همه انسانها است اما الماس چطور؟ آیا الماس به خودی خود نیاز شما به تشنگی و گرسنگی را برطرف خواهد کرد؟

اما تا به حال به اختلاف قیمت فاحش بین اين دو دقت کرده‌اید؟ چرا آب این قدر ارزانتر از الماس است؟

علت آن را باید در کمیابی جستجو کرد. الماس بسیار کمیاب‌تر از آب است. هر چیزی که به راحتی در دسترس نباشد و با منابع محدودی از آن رو به رو باشیم باعث بالا رفتن ارزش و گرانی آن است. کمیابی یک مفهوم بسیار مهم در مطالعه علم اقتصاد است.

***کارایی، اثربخشی، بهره‌وری***

احتمالا با این جملات زیاد برخورد داشته‌اید: این دوچرخه دیگر کارایی سابق را ندارد، مدیر جدید شرکت اصلا کارا نیست، خریدن این تلویزیون کارایی ندارد.

واژه کارایی در جملات بالا بازتاب دهنده مفهومی مهم در اقتصاد است. کارایی به این معناست که یک جامعه از به کارگیری منابع کمیاب و محدود خود حداکثر بازدهی را به دست می‌آورد. بگذارید کمی تعریف را ساده‌تر کنیم: کارایی به زبان ساده یعنی انجام کارهای درست.

این مفهوم، دو مفهوم دیگر را به ذهن خاطرنشان می‌کند، که معمولاً واژه کارایی با استفاده از این دو واژه در اکثر کتب و نوشته‌ها همراه هستند. «اثربخشی» و «بهره‌وری».

باز با همان زبان ساده، اثربخشی یعنی انجام درست کارها. حال برای پی بردن به مفهوم بهره‌وری این دو را با هم جمع می‌زنیم. لذا:

 **بهره‌وری= اثربخشي+ کارایی**

بنابراین براساس تعریفی که از کارایی و اثربخش کردیم، بهره‌وری چنین تعریف می‌شود:

انجام درست کارهای درست. برای درک بهتر به این مثال توجه کنید:

فرض کنید سه نفر وظیفه کاشتن درخت را بر عهده دارند. نفر اول باید زمین را حفر کند نفر دوم باید نهال را در زمین حفر شده قرار دهد و نفر سوم باید زمین حفر شده را با خاك پر کند هر سه کار درست را انجام می‌دهند و هر سه کارشان را درست و به بهترین شکل ممکن انجام می‌دهند. در واقع کار کردن هر سه نفر با کارائی و اثربخشی همراه است که مسلما بهره‌وری را به دنبال خواهد داشت.

حال فرض کنید روزی نفر دوم بر اثر بیماری نتواند سر کار خود حاضر شود. چه اتفاقی می‌افتد؟ نفر اول زمین را حفر می‌کند و نفر سوم زمین حفر شده را با خاك پر می‌کند. هر دو کارشان را با اثربخشی انجام می‌دهند یعنی کارشان را درست انجام می‌دهند؟ اما کار درست را انجام می‌دهند؟

پس این کارشان بدون هیچ گونه بهره‌وری فقط اتلاف وقت و انرژی است و هیچ منفعتی را حاصل نمی‌کند. پس برای رسیدن به بهره‌وری هم اثربخشی و هم کارائی باید در یک جا جمع شوند. چرا که نبودن هر کدامشان (در مثال بالا نبود کارایی) هر چند در صورت وجود دیگری، باعث عبث بودن کارها و با از دست رفتن بهره‌وری همراه خواهد بود.

***هزینه فرصت، یکی از اصول مهم اقتصادی***

تا به حال فکر کرده‌اید مردم چگونه تصمیم می‌گیرند؟

یکی از اصول مهم اقتصادی می‌گوید همه مردم درگیر مبادله هستند. اگر شما تصمیم بگیرید که یک ساعت از وقتتان را به مطالعه اقتصاد اختصاص دهید. پس در نتیجه از یک ساعت تفریح و یا سینما رفتن و یا یک کار نیمه وقت برای کسب درآمد محروم می‌شوید.

اگر یک خانواده تصمیم بگیرد درآمد خود را صرف خرید پوشاک و مواد غذائی کند قطعا باید از صرف مبلغی روی سایر کالاها چشم‌پوشی کند.

در یک مثال کلان‌تر، جامعه‌ای در نظر بگیرید که باید مبادله‌ای بین کارایی و عدالت داشته باشد.

سیاست‌هایی را در نظر بگیرید که هدفشان توزیع عادلانه درآمدهای اقتصادی جامعه بین مردم است. برخی از این سیاست‌ها مانند بیمه‌های بیکاری و یا مالیات بر درآمد افراد است. هر چند فایده این سیاست‌ها رسیدن به عدالت است اما هزینه اجرای آنها کاهش کارایی است.

وقتی دولت با استفاده از سیاست‌های مختلف به توزیع مجدد درآمد از سوی افراد ثروتمند به افراد فقیر اقدام می‌کند، در واقع پاداش اقتصادی تلاش بیشتر را کاهش می‌دهد و در نتیجه انگیزه مردم به کار کمتر می‌شود و به دنبال آن کالاها و خدماتی کمتر تولید خواهند شد.

این مثال‌ها نشان می‌دهند که مردم با مبادله یا بده- بستان رو به رو هستند و احتمالاً زمانی اقدام به تصمیم‌گیری مناسب می‌کنند که از انتخاب‌های موجود درک درستی داشته باشند. اصل انسان عقلایی گویای همین کلام است. در واقع مردم با مقایسه هزینه‌ها و منافع موجود در انتخاب‌های مختلف دست به انتخاب و تصمیم‌گیری می‌زنند و عقلایی‌ترین انتخاب را برمی‌گزیند، انتخابی که کمترین هزینه و بیشترین فایده را برای آنها داشته باشد.

حال با اين مقدمه می‌توان یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم اقتصادی یعنی هزینه فرصت را تعریف کنیم:

**هزینه فرصت یک کالا برابر است با ارزش سایر کالاهایی که باید از خرید آن‌ها صرف‌نظر کنیم تا یک واحد کالای مورد نظر خود را به دست آوریم**.

تا به حال این جمله را شنیده‌اید که «چیزی به نام ناهار مجانی وجود ندارد» ؟ این جمله نشان دهنده این است که تصمیم‌گیری ، مستلزم مبادله یک هدف با هدف دیگر است. اگر دوستتان شما را بدون پرداخت هیچ مبلغی برای غذا، دعوت به صرف ناهار کند ، باز هم این ناهار برای شما رایگان نیست، چرا که شما می‌توانستید به جای صرف آن یک ساعت برای صرف ناهار، به انجام کاری مشغول باشید که برای شما کسب درآمد کند و یا به جای آن به مطالعه یا ورزش بپردازید. پس زمان از دست رفته شما هزینه‌ای است که برای صرف ناهار با دوستتان پرداخت کرده‌اید. این مثال مفهوم (هزینه فرصت) را کاملا روشن مي سازد.

***نهايي گرايي***

یکی دیگر از اصول مهم در اقتصاد «نهایی گرایی» است. نهایی یا به تعبيري ديگر حاشیه‌ای از واژه‌های کلیدی در اقتصاد است. اقتصاددانان در تحلیل‌های خود به وفور از نهایی گرایی استفاده می‌کنند.

طبق این گفته این اصل را می‌توانیم این چنین بیان کنیم: افراد عقلایی همیشه به منافع حاشیه‌ای فکر می‌کنند. مثالی در این مورد شاید زمینه ذهنی بهتری برای شما فراهم کند.

فرض کنید در تهران مشغول به کار هستید و خانواده شما در شیراز ساکن است. مأموریتی به شما در اصفهان داده می‌شود. هزینه دیدار شما با خانوادتان با لحاظ کردن این شرط (یعنی انجام مأموریتتان) فقط هزینه مسافرت از اصفهان به شیراز خواهد بود. بنابراین شما هزینه نهایی را با منافع حاصل از دیدارتان با خانواده مقایسه می‌کنید و دست به تصمیم‌گیری می‌زنید.

***مردم به انگیزه‌های خود پاسخ می‌دهند***

این جمله بیانگر آن است که با تغییر هزینه‌ها و فایده‌ها، اشخاص هم در تصمیم‌گیری‌های خود تغییر به وجود می‌آورند. مثلاً با افزایش در قیمت گوشت گوسفند، دامداران و صاحبان گوسفند با پرورش گوسفندان بیشتر تصمیم می‌گیرند که تولید گوشت گوسفند را بیشتر کنند و همچنین مردم ترجیح می‌دهند که گوشت گوسفند کمتری مصرف کنند و گوش مرغ را به جای آن بخورند، زیرا هزینه خرید گوشت گوسفند بیشتر شده است. اثر تغییر قیمت بر رفتار خریداران و فروشندگان در بازار، برای درک این مسئله که اقتصاد چگونه کار می‌کند، بسیار حیاتی است.

***سه سؤال اساسی اقتصاد***

اینک که با این مفاهیم مهم اقتصادی آشنا شدیم باید به بزرگترین هدف اقتصاد اشاره کنیم. سه سوال اساسی در هر نظام اقتصادی مطرح می‌شود و هر یک از نظام‌ها به دنبال پاسخی برای این سه سوال هستند. در واقع یکی از تفاوت‌های عمده بین نظام اقتصادی (در ادامه مختصرا آنها را توضیح خواهیم داد) نحوه پاسخگویی به این سه سؤال است.

هر جامعه‌ای باید در امر تخصیص منابع کمیاب به سه سؤال اساسی پاسخ دهد:

1**- چه کالاهایی و با چه مقادیری بایستی تولید شوند؟ (منظور از کالاها، کالاها و خدمات است)**

**2- روش تولید آنها چگونه باشد؟ (منظور این است با چه ترکیبی از عوامل تولید بایستی تولید شوند؟)**

**3- کالاها و خدمات تولید شده چگونه، بین افراد جامعه توزیع شوند؟**

در یک جامعه قبیله‌ای، رئیس قبیله به این سؤالات پاسخ می‌داد و بقیه افراد ملزم به رعایت آنها بودند. در يك اقتصاد دستوری نظیر آنچه در کشورهای بلوک شرق و شوروی سابق وجود داشت یک هیئت برنامه‌ریزی مرکزی به این سؤالات پاسخ می‌داد. اما امروزه با توجه به تجربه تلخ نظام‌های کمونیستی و نتایجی که آنها در کشورهای تحت حاکمیت حزب کمونیست بر جای گذاشتند، همچنین با گسترش عظیم خواسته‌های انسان و تعداد عظیم کالاها و خدمات تولید شده در سراسر جهان، واگذار کردن پاسخ دادن به سؤالات سه گانه فوق به یک هیئت برنامه‌ریز مرکزی و آن هم به صورت دستوری، در اکثریت جوامع منسوخ شده است و برای پاسخ به سؤالات فوق جوامع مختلف به نظام بازار آزاد روی آورده‌اند.

نظام بازار آزاد که ساز و کار خود را براساس رقابت می‌داند بدون نیاز به یک نظام اداری وسیع و پر هزینه و غیر مؤثر، به سؤالات سه گانه فوق پاسخ می‌دهد. به این دلایل امروزه علم اقتصاد که نظام بازار را زمینه مطالعه خود می‌داند اهمیت به سزایی پیدا کرده است و جوامع برای حل مشکلات اساسی در اقتصاد خود به این علم امیدوار هستند.

نظام اقتصاد بازار همان نظام اقتصاد سرمایه‌داری است که به این خاطر که حساسیت افراد برانگیخته نشود به آن نظام اقتصاد بازار می‌گویند.

به طور خلاصه این نظام به سؤالات سه گانه این گونه پاسخ می‌دهد:

مصرف کنندگان با تقاضاهای خود تصمیم می‌گیرند که چه کالایی و به چه مقدار تولید شود.

در جواب سؤال دوم این گونه پاسخ می‌دهد که نحوه تولید باید به گونه‌ای باشد که هزینه تولید آنها را حداقل ساخته و سودشان را به حداکثر باشد یا به طور ساده‌تر، هر طور که سودآورتر باشد تولید شود و در نهایت توزیع کالاها بین عوامل تولید براساس قابلیت تولید نهایی آنها صورت می‌پذیرد.

***شاخه‌های علم اقتصاد***

دو شاخه اساسی در علم اقتصاد وجود دارد که بنیاد اقتصاد و زیرساخت سایر شاخه‌ها براساس این دو می‌باشد. این دو زیر بخش به نام‌های اقتصاد خرد و اقتصاد کلان شناخته می‌شوند.

**اقتصاد خرد microeconomic**

اقتصاد خرد همان طور که از نامش پیداست به بررسی رفتار یک واحد اقتصادی در نظام بازار آزاد می‌پردازد. در واقع بررسی رفتار یک بنگاه اقتصادی، رفتار یک مصرف کننده، رفتار یک تولید کننده، روابط متقابل بین بنگاهها و خانوارها در بازار کالاها و خدمات، بر عهده اقتصاد خرد است.

**اقتصاد کلان macroeconomic**

مطالعه اقتصاد در سطح وسیع‌تر، بررسی عملکرد و رفتار اقتصاد به صورت کلی را اقتصاد کلان می‌گویند.

اقتصاد کلان تلاشی برای تحلیل و فهم عوامل تعیین کننده روندهای کلی اقتصاد، مانند تولید کل کالا و خدمات، تورم، اشتغال، تراز پرداخت‌ها، سطح عمومی قیمت‌ها، سطح سرمایه‌گذاری و ... است.

در ادامه جا دارد به دو شاخه دیگر از علم اقتصاد که بسیار کاربردی و کلیدی هستند اشاره کنیم. البته نباید فراموش کرد پیش نیاز فهم و تحلیل سایر شاخه‌ها در اقتصاد نیازمند اقتصاد خرد و اقتصاد کلان است. در واقع این ساختمان زیبا به نام اقتصاد دارای پی و اسکلتی نیرومند است که بتواند وزن آنها را تحمل کند و اقتصاد خرد و کلان نقش این اسکلت را بازی می‌کنند.

***اقتصاد سنجی***

اقتصاد سنجی به کاربرد تئوری‌های اقتصادی در یک زمان و مکان خاص می‌پردازد، در واقع اقتصاد سنجی، ابزاری برای کمی سازی تئوری‌های اقتصادی است. مثلاً «کینز» از بزرگان نظریه‌پرداز در اقتصاد، تابعی دارد تحت عنوان تابع مصرف که در آن مصرف هر فرد را تابعی از درآمد او می‌داند. حال اگر بخواهیم بدانیم آیا این تئوری وی در ایران مثلا در سال 1360 تا 1380 کاربرد دارد باید به سراغ اقتصادسنجی برویم. اقتصادسنجی است که به کمک ما می‌آید و می‌گوید آیا تئوری کینز در سال 1360 تا 1380 توانسته مصرف اقتصاد ایران را توضیح بدهد یا خیر.

***اقتصاد توسعه***

بررسي سياست ها و استرتژيك هاي لازم براي نيل به توسعه در كشورهاي درحال توسعه ،كمتر توسعه يافته و توسعه نيافته ،مي پردازد. بعد از جنگ جهاني دوم و پيشرفت چشمگير اقتصادي در كشور هاي اروپايي خصوصا اروپاي غربي و ايالات متحده آمريكا ، سوالي در اذهان بسياري از اقتصاددانان رشد كرد.

علت اين پيشرفت و رشد سريع در اقتصاد اين كشور ها چيست ؟ و چرا اقتصاد بسياري ديگر از كشورها فرودست اقتصاد اين كشورهاي قدرتمند اقتصادي قرار گرفت. به گفته اي ديگر چرا ساير كشورهاي جهان نتوانستند اقتصاد خود را به درجه ي رشد و توسعه ي كشورهاي اروپاي غربي و آمريكا برسانند.

دهه هاي 1970 تا 1990 ميلادي اوج مباحث اقتصاد توسعه بود و همه اقتصاددانان به دنبال راهي براي توسعه ساير كشورهاي توسعه نيافته بودند. نه تنها اقتصاددانان مغرب زمين بلكه اقتصاددانان و جامعه شناسان كشورهاي به اصطلاح توسعه نيافته هم به دنبال راهي و ارائه ي نظريه اي براي كشف علت هاي توسعه يافتگي اروپا و آمريكا و عدم توسعه خود و ساير كشورهاي آسيايي و افريقايي و آمريكاي جنوبي بودند. به همين دليل كشور ها را به دو گروه تقسيم بندي كردند. كشور هاي توسعه يافته و كشور هاي توسعه نيافته ، همچنين نام هاي ديگري هم بر آنها نهادند مانند كشور هاي شمال و كشور هاي جنوب ، يا كشور هاي توسعه يافته و كشورهاي در حال توسعه و يا كمتر توسعه يافته ، همچنين نام هاي ديگر از جمله كشور هاي مركز و كشور هاي حاشيه .

در دهه1990 بعد از شكست استراتژي هاي اقتصاد توسعه در كشورهاي توسعه يافته و توسعه نيافته و با توجه به اين كه اقتصاددانان توسعه به نظري واحد براي توسعه يافتن كشور هاي در حال توسعه نرسيدند ،مباحث اقتصاد در آمريكا و اروپا رو به افول رفت.

در اقتصاد توسعه وضعيت فعلي اقتصادي ،اجتماعي كشورهاي مغرب زمين و آمريكا به عنوان معيار و وضعيت ايده آل و مطلوب معرفي مي شود و تلاش مي شود كه كشورهاي توسعه نيافته به چنين وضعيتي برسند اما بايد به اين مهم توجه داشت كه خود اقتصاددانان و جامعه شناسان مغرب زمين در وضعيت فعلي هم در حال نقد اوضاع اقتصادي خود هستند. همچنين وضعيت اقتصادي و اجتماعي كشورهاي اروپايي و آمريكا وضعيت تماما مطلوب و ايده آل نيست. بنابرين بهتر است كه كشورهاي در حال توسعه به دنبال تعريفي از وضعيت مطلوب و ايده آل خود برآيند و به دنبال كشف چگونگي رسيدن به آن وضعيت باشند و همجنين چگونگي ماندن در آن را بررسي كنند.

در ايران هم بعد از جنگ و شروع دوران بازسازي اقتصادي ،مباحث توسعه به صورت جدي مطرح شدند و مقالات و كتب فراواني نوشته شدند كه به دنبال كشف علل توسعه نيافتگي ايران بودند. دو كتاب مهم به نام هاي **«مدارهاي توسعه نيافتگي در اقتصاد ايران»** و **«ايران در آينه مباحث توسعه»** كه به قلم دكتر حسين عظيمي به رشته تحرير درآمد از دستاورد هاي مهم و بسيار جدي اقتصاد توسعه در اقتصاد ايران است.وي را به عنوان بنيان گذار اقتصاد توسعه در اقتصاد ايران مي شناسند.

نكته بسيار مهمي كه بايد در اقتصاد توسعه به آن توجه كرد اين است كه رشد اقتصادي و توسعه اقتصادي با يكديگر تفاوت دارند و بعضا عده اي به اشتباه آن ها را يكي مي دانند. رشد اقتصادي ،به افزايش درآمد ملي و توليد ملي نظر دارد و اصولا رشد به تغيير متغير هاي كمي اقتصادي مي پردازد اما ،توسعه اقتصادي بهبود در متغيرهاي كمي و كيفي اقتصادي مي باشد. بنابرين رشد با توسعه برابر نيست بلكه توسعه مفهومي بسيار وسيع تر است كه رشد را هم دربرمي گيرد.

***انواع تحلیل‌های اقتصادي***

دانشمندان و سیاستگذاران همواره اهدافی متفاوت را دنبال می‌کنند بنابراین زبان را نیز به روشی متفاوت به کار می‌برند.

نگرش‌های ما به جهان را می‌توان به دو نوع تقسیم کرد:

**1- اثباتی (آنچه که هست)**

**2- دستوری (آنچه که باید باشد)**

جملات و نگرش هاي اثباتی همانند یک دانشمند، توصیف کننده وضع موجود هستند. عبارات اثباتی از چیستی واقعیات‌ها در جهان خارج به ما می‌گویند. در واقع درباره آنچه که هست صحبت می‌کند اما جملات دستوری در مورد این صحبت می‌کند که جهان چگونه باید باشد و در واقع به نوعی نسخه‌نویسی است .

اقتصاد اثباتی هم مجموعه‌ای از تئوری‌هاست که به چگونگی عملکرد و رفتار کارگزاران اقتصادی (تولید کننده، مصرف کننده) و متغیرهای اقتصادی (قیمت کالا و خدمات، تورم با رشد اقتصادی و ...) می‌پردازد. اما اقتصاد دستوری «چه بایدهای» اقتصادی است. نظریه‌ها و توصیه‌هایی که بر پایه قضاوت‌های ارزشی و اصول اخلاقی قرار دارد. در اقتصاد دستوري با بایدها و نبایدهای اقتصادی سر کار داریم.

مثلاً: رشد اقتصادی چند درصد باید باشد؟

نرخ بیکاری در چه سطحی باید باشد؟

تورم چند درصد باید باشد؟

***انواع متغیرهای اقتصادی***

صحبت از متغیر به میان آمد، پس جای آن است که با این واژه در اقتصاد آشنا شویم.

به تعریف ساده: متغیر همان‌طور که از اسمش پیداست چیزی است که تغییر می‌کند. به هر نمادی که داده‌هایش تغییر کند متغیر می‌گویند.

مثلاً تورم نمادی از افزایش در سطح عمومی قیمت‌هاست. داده‌های مربوط به آن در زمان‌ها و مکان‌های مختلف تغییر می‌کند بنابراین یک متغیر اقتصادی است. رشد اقتصادی، نرخ بیکاری، تولید ناخالص داخلی، نرخ سود بانکی و ... انواع متغیرهای اقتصادی هستند.

حال برای کمی کردن این متغیرها و ملموس‌تر کردن وضعیت آنها از شاخص استفاده می‌کنیم. بنابراین شاخص چیزی است که مقدارش ماهیت چیزی را معین می‌کند.

محاسبه شاخص‌های اقتصادی از طریق محاسبات پیچیده و بررسی‌های دقیق صورت می‌گیرد و اندازه‌گیری شاخص‌ها عمدتاً توسط عموم امکان‌پذیر نیست. در ایران مرکز آمار و بانک مرکزی اندازه‌گیری بسیاری از شاخص‌ها را بر عهده دارند.

متغیرها در اقتصاد به دو دسته تقسیم می‌شوند:

**1- درون‌زا یا (تابع)**

**2- برون‌زا (مستقل)**

متغیرهایی که مجهول‌اند و ارزششان از طریق حل سیستم روابط و الگو بدست می‌آید و تابع متغیرهای دیگر هستند را متغیرهای درون‌زا می‌گویند. آنها به متغیرهای هدف نیز معروف‌اند.

آن دسته از متغیرها که خارج از سیستم روابط و مستقل از الگو تعیین می‌شوند متغیرهای برون‌زا هستند و به متغیرهای ابزاری نیز معروفند.

متغیرهای ابزاری را می‌توان متغیرهایی تصور کنیم که مقامات به وسیله آنها تا حدی کنترل اقتصاد را در اختیار دارند و می‌توانند سطوح این متغیرها را به عنوان یک ابزار تعیین کنند و با تغییر در آنها بر متغیرهای هدف تأثیر می‌گذارند.

عرضه پول یک متغیر برون‌زا است زیرا مقدار آن را بانک مرکزی و خارج از سیستم روابط اقتصادی معین می‌کند و یک ابزار اقتصادی در دست بانک مرکزی است برای رسیدن به اهداف مورد نظرش.

***انواع داده‌های آماری***

همان طور که گفتیم اقتصاد یک علم است و اقتصاددان به مثابه یک دانشمند تجربی با مشاهدات خود شروع به ابطال نظریه‌های پیشین می‌کند. مشاهدات مبنای مهم ، برای برآورد مدل‌های اقتصادی هستند.

مثلاً در تحقیق علمی می‌خواهیم بدانیم میزان تورم چه مقدار بر رشد اقتصادی در یک شهر در طی چند سال اثر می‌گذارد. برای انجام محاسبات نیاز به جمع‌آوری اطلاعات داریم. اطلاعاتی در خصوص دانستن مقدار عددی شاخص تورم و رشد اقتصادی آن شهر در طی سال‌های مورد بررسی. به این اطلاعات داده‌های آماری می‌گویند.

داده‌های آماری به سه دسته تقسیم می‌شوند:

**1- مقطعی:** نتیجه اندازه‌گیری یک متغیر در یک مقطع خاص زمانی. مثلا بررسی اثر تورم بر رشد اقتصادی در سال 1385 در شهر مشهد با کمک داده‌های مقطعی انجام می‌شود.

**2- سری زمانی:** نتیجه اندازه‌گیری یک متغیر در زمان‌های مختلف است که نشان می‌دهد یک متغیر در طول زمان چگونه تغییر می‌کند. مثلاً بررسی اثر تورم بر رشد اقتصادی در سال 1385 تا 1395 در شهر مشهد با کمک داده‌های سری زمانی انجام می‌شود.

**3- ترکیبی یا پنل (panel):** اندازه‌گیری یک متغیر در زمان های مختلف در چندین مکان است مثلاً بررسی اثر تورم بر رشد اقتصادی در مشهد و اصفهان و کرج و شیراز در سال‌های 1385 تا 1395 با استفاده از داده‌های پنل انجام می‌شود.

***ارتباط علم اقتصاد با سایر علوم***

علوم در یک طبقه‌بندی به دو دسته تقسیم می‌شوند.

**1- علوم تولید کننده**

**2- علوم مصرف کننده**

علوم تولید کننده تئوری‌هایی را تولید می‌کنند و از این فرآورده‌ها سایر علوم تغذیه می‌کنند و اگر تحولی در علوم تولید کننده روی دهد علوم مصرف کننده نیز متحول می‌شوند.

علوم مصرف کننده از تئوری‌های تولید شده توسط علوم تولید کننده تغذیه می‌کنند. مثلاً اقتصاد برای مدیریت یک علم تولید کننده است.

***اقتصاددان به مثابه يك دانشمند***

اقتصاددانان در تلاش هستند تا مسائل و موضوعات مورد نظر خود را مانند دانشمندان سایر علوم به طور کاملاً عینی مورد بررسی و مطالعه قرار دهند. بنابراین اقتصاددانان مانند یک فیزیکدان یا شیمی‌دان که به مطالعه ماده می‌پردازند آن‌ها هم به ساختار نظریه‌ها، جمع‌آوری داده‌ها و اطلاعات و تجزیه و تحلیل آنها به منظور اثبات یا رد نظریه‌ها می‌پردازند.

همان طور که یک مشاهده در سایر علوم دانشمندان را به فکر طراحی و ارائه نظریه می‌کند، در اقتصاد نیز این ارتباط تنگاتنگ بین مشاهده و نظریه وجود دارد. مثال معروف این ارتباط بین مشاهده و نظریه، مشاهدات و نظریات دانشمند قرن نوزدهم نیوتون است. او با مشاهده سقوط سیب از درخت کنجکاو شد و نظریه‌ای به نام جاذبه را مطرح کند تا علت افتادن سیب از درخت را تفسیر کند. یک اقتصاددان هم به طور مثال با مشاهده افزایش سطح عمومی قیمت‌ها به دنبال طراحی و ارائه یک نظریه در خصوص تورم است.

او ادعا می‌کند وقتی که بانک مرکزی تصمیم به چاپ اسکناس و پول می‌کند تورم افزایش می‌یابد. اما با چشم بسته که نمی‌توان این ادعا را پذیرفت، چرا که ممکن است علت اصلی این تورم، عاملی دیگر به جز افزایش عرضه پول باشد. بنابراین این نظریه باید آزمون شود. برای آزمون این نظریه اقتصاددانان به جمع‌آوری و تحلیل سطح قیمت‌ها و حجم پول در بسیاری از کشورها بپردازد. اگر به این نتیجه برسد که رشد پول هیچ ارتباطی به نرخ تورم نداشته است، در این صورت اقتصاددان باید به اعتبار نظریه خود درباره تورم شک کند.

البته تجربه و آزمون در اقتصاد بسیار مشکل است و اقتصاددانان با موانعی رو به رو هستند، مثلا برای بررسی اثر رشد پول بر روی تورم، اقتصاددانان اجازه ندارند برای کسب اطلاعات لازم به تغییر سیاست‌های پولی و تغییر عرضه پول بپردازند، بنابراین وظایف و فعالیتشان بسیار مشکل و چالش برانگیز است زیرا مجبور هستند با داده‌هایی که در جهان واقعی در اختیار آن‌هاست کار کنند.

***نقش فروض در تئوری‌های اقتصاد***

به طور کلی و به صورت خلاصه می‌دانیم که یک نظریه شامل «متغیرها» و فرض هايي« Assumptions» است که در ساختن نظریه به کار رفته‌اند، همچنین فرضیاتی «Hypotheses» که با استفاده از نظریه قابل آزمون هستند و «پیش‌بینی» های آن نظریه می‌باشد. وارد کردن فرض‌های واقعی در یک نظریه می‌تواند باعث شود تا نظریه پیچیده و در کاربرد با مشکل مواجه شود، بنابراین می‌توان برای سادگی فرض‌هایی را وارد نظریه کرد که غیر واقعی باشند به شرطی که نظریه بدست آمده بتواند دنیای واقعی را به نحو سازگاری پیش‌بینی کند و حقایق مهمی که بیرون ماندن آنها از نظریه باعث نقض نظریه می‌گردد از نظر دور نماند.

اقتصاددانان به همین دلیل از فرض‌ها استفاده می‌کنند، چرا که این فرض‌ها هستند که فهم جهان را ساده‌تر می‌کنند مثلا برای بررسی رفتار مصرف کننده فرض می‌کنیم که مصرف کننده فقط با دو کالا سر کار دارد و انتخاب او محدود به همان دو کالاست. در صورتی که می‌دانیم که در جهان واقعی مصرف کننده با ده‌ها نوع کالا مواجه است که بین آنها می‌تواند دست به انتخابی بزند که حداکثر مطلوبیت را برایش فراهم کند.

یا برای بررسی آثار تجارت بین‌الملل فرض می‌کنیم جهانی با دو کشور وجود دارد و هر دو کشور فقط دو کالا تولید می‌کنند. اما در جهان واقعی می‌دانیم که چنین نیست و این فقط یک فرض ساده کننده واقعیت است، اما همین فرض باعث متمرکز شدن افکار ما می‌شود تا مفاهیم تجارت بین‌المللی را در جهان پیچیده‌ای که در آن به سر می‌بریم بهتر درک کنیم. هنر تفکر علمی، در تمام شاخه‌های علم که اقتصاد هم شامل آنهاست، این است که کدام فرضیات را انتخاب کنیم.

***مدل یا الگوهای اقتصادی***

به یاد دارید که معلمان علوم در دوران مدارس برای آشنائی بیشتر دانش‌آموزان با کالبدشناسی از یک مدل پلاستیکی بدن انسان استفاده می‌کردند که در آن‌ها اعضای اصلی بدن مانند قلب و کلیه و ریه و .... شبیه‌سازی شده بودند. این مدل به کمک دبیران می‌شتافت تا بخش‌های مختلف بدن انسان و نحوه ارتباط آنها با یکدیگر را به دانش‌آموزان نشان دهند، اما آیا این مدل‌های پلاستیکی، عیناً بدن انسان واقعی هستند؟ مسلماً خیر. بدن انسان واقعی در بیشمار مویرگ و عصب و ... تشکیل شده است. که در این مدل‌ها بسیاری از جزئیات حذف شده‌اند. با وجود این که این مدل‌ها غیرواقعی هستند اما برای یادگیری نحوه کارکرد بدن انسان بسیار مفیدند.

پس مدل ساده شده واقعیات است. اقتصاددانان نیز برای شناخت جهان واقعی از مدل‌ها استفاده می‌کنند. البته مدل‌ها در اقتصاد بیشتر شامل نمودارها و معادلات است و همانند مدل پلاستیکی در زیست‌شناسی، این مدل‌ها برای یافتن آنچه که اهمیت بیشتری دارد، بسیاری از جزئیات را حذف می‌کنند.

برای آشنائی با مدل‌ها در اقتصاد که به کمک ابزار و روش اقتصادی ساخته می‌شوند، یکی از ساده‌ترین الگوهای اقتصاد به نام منحنی یا مرز امکانات تولید را معرفی می‌کنیم.

با استفاده از آن برخی ایده‌های اساسی در اقتصاد مانند اصل محدودیت انتخاب و کمبود را توضیح می‌دهند.

***مرز امکانات تولید***

قبل از بسط الگو از فروض استفاده می‌کنیم و به فرض‌های ارائه شده در این مدل می‌پردازیم.

برای سادگی فرض می‌شود که در اقتصاد یک کشور فقط دو نوع کالا تولید می‌شود مانند تلویزیون و یخچال در این صورت، فقط این دو صنعت تمامی عوامل تولید موجود در اقتصاد را به کار می‌گیرند.

منحنی امکانات تولید، نشان دهنده ترکیباتی مختلف از دو کالاست که اقتصاد می‌تواند با استفاده از عوامل تولید موجود، و فناوری در دسترس بنگاهها تولید کند.

با توجه به نمودار اگر تمامی منابع و عوامل تولید صرف تولید تلویزیون در این اقتصاد شود تعداد حداکثر 500 تلویزیون تولید می‌شود که در این صورت هیچ یخچالی تولید نمی شود و چنان چه تمامی منابع در این اقتصاد صرف تولید یخچال شوند 300 یخچال تولید خواهد شد، بدون آنکه حتی یک تلویزیون تولید شود. بنابراین نقاط برخورد این منحنی با محورهای مختصات حداکثر تولید ممکن از هر کالا را نشان می‌دهد. اما اگر بخواهیم که از هر دو کالا در اقتصاد تولید کنیم باید منابع و عوامل تولیدی را بین این دو صنعت تقسیم کنیم. تا ترکیبات مختلفی از دو کالا (مثلا ترکیب 420 تلویزیون و 200 یخچال) را بتوانیم تولید کنیم نقطه E روی این منحنی قرار دارد. بنابراین یک نقطه کارآمد تولید را نشان می‌دهد. تمام نقاط روی منحنی نشان دهنده سطوح کارآمد تولید هستند. چنان چه از عوامل تولید و منابع کمیاب در اقتصاد حداکثر استفاده را ببریم، در این صورت می‌گوییم منابع به طور کارآمد مورد استفاده قرار گرفته‌اند. نقطه F هم همین وضعیت را دارد. اما شرایط برای نقاط G و K متفاوت است. نقطه G یک نقطه غیر کارآمد است زیرا نشان می‌دهد به دلایل گوناگون اقتصاد نتوانسته است از تمامی عوامل تولید خود استفاده کند و ظرفیت‌های خالی در این اقتصاد موجود است. بنابراین توانسته است فقط 200 تلویزیون و 150 عدد یخچال تولید کند اگر علت این ناکارآمدی شناخته شود و بعد مرتفع گردد، اقتصاد می‌تواند از نقطه G به نقطه E برود و تولید هر دو کالا را افزایش دهد.

اما نقطه K چه وضعیتی را به ما نشان می‌دهد. نقطه K یک ترکیب غیر قابل حصول است زیرا بالاتر از منحنی قرار دارد. در این نقطه با کمیابی منابع رو به رو هستیم. یعنی به اندازه کافی عوامل تولید در اختیار نداریم تا بتوانیم این ترکیب از تلویزیون و یخچال (نقطه K) را تولید کنیم.

بنابراین فقط نقاط روی منحنی ترکیبات قابل حصول ما هستند. همان طور که ملاحظه می‌کنید اگر بخواهیم از نقطه E به نقطه F برویم یعنی تولید یخچال را افزایش دهیم باید تولید تلویزیون کاهش یابد.

خواندیم که هزیه فرصت یعنی این که هزینه بدست آوردن هر چیز برابر است با ارزش آن چیزی که از دست می‌دهیم. مرز امکانات تولید هم نشان دهنده هزینه فرصت یک کالاست که بر حسب کالای از دست رفته اندازه‌گیری می‌شود.

وقتی عوامل تولید در یک اقتصاد از صنعت تلویزیون به صنعت یخچال سازی منتقل می‌شود اقتصاد نیز از نقطه E به نقطه F انتقال می‌یابد. در این انتقال تولید تلویزیون 40 واحد کاهش می‌یابد (حرکت از 440 به 400) و تولید یخچال 30 واحد افزایش می‌یابد. (حرکت از 200 به 230) پس هزینه فرصت تولید 30 واحد یخچال، با ارزش 40 دستگاه تلویزیون برابر است.



**نمودار (1-1) مرز امکانات تولید**

***آیا می‌دانید رشد اقتصادی چه زمانی رخ می‌دهد؟***

رشد اقتصادی زمانی رخ می‌دهد که منابع جدیدی کشف شده و مورد استفاده قرار گیرند یا بتوان با منابع موجود تولیدات را افزایش داد.

منابع جدیدی کشف شوند یعنی نیروی کار جدید، یا ذخیره سرمایه افزایش یابد و افزایش تولید با همان منابع یعنی با تغییر تکنولوژی و اختراعات و با به کارگیری روش‌های جدید و کارآمد، تولید را بهبود ببخشیم. چنین وضعیتی باعث انتقال منحنی امکانات تولید به سمت راست می‌شود و بسیاری از نقاط که قبلاً در دسترس نبودند روی منحنی یا داخل آن قرار خواهند گرفت. شکل زیر گویای این کلام است.

X

Y

$$D^{'}$$

D

C

$$C^{'}$$

**نمودار (2-2) انتقال منحنی امکانات تولید**

مرکز امکانات تولید نمونه‌ای از یک مدل بود که ارائه شد. این منحنی برای تبیین مفاهیم اساسی، یک اقتصاد پیچیده را به صورت بسیار ساده نشان می‌دهد. مفاهیمی مانند، کمیابی، هزینه فرصت، کارایی، رشد اقتصادی با کمک این منحنی تفسیر شدند. مفاهیمی که هنگام مطالعه اقتصاد مکرراً با آن‌ها سر و کار خواهیم داشت.

***چند نکته مهم***

در مطالعه علم اقتصاد به نکات زیر توجه داشته باشیم

***شرط ثابت ماندن چیزهای دیگر***

اقتصاددانان معمولا وقتی سؤالی را می‌پرسند این سوال را با شرط ثابت ماندن چیزهای دیگر مطرح می‌کنند تا تأثیر عوامل دیگر را جدا سازند. می‌دانیم که یک متغیر اقتصادی تابعی از ده‌ها متغیر اقتصادی دیگر است. بر فرض مثال میزان تقاضای یک کالا تابعی است از قیمت همان کالا و قیمت کالاهای مکمل و یا قیمت کالاهای جانشین، درآمد مصرف کننده، سلیقه وی تبلیغات و عوامل دیگری که بر تقاضا اثرگذارند (همان طور که در فصل‌های بعد خواهید دید).

از میان همه این متغیرهای اثرگذار، آنهایی را که با اهمیت می‌شناسیم، انتخاب می‌کنیم و متغیرهای دیگر را ملاحظه نمی‌کنیم نه به این معنا که آن متغیرها بر میزان تقاضا اثرگذار نیستند بلکه آن‌ها را کم اهمیت می‌شماریم.

حال واقعیت پیچیده بیرونی را با حذف متغیرهای کم اهمیت ساده کرده‌ایم و یک مدلسازی انجام داده‌ایم. برای تحقیق تجربی اثرگذاری متغیرهای اقتصادی بر میزان تقاضا ناچاریم که همه متغیرهای دیگر را به جز یک متغیر ثابت فرض کنیم. درآمد، سلیقه، تبلیغات، قیمت کالاهای جانشین و مکمل و انتظارات را ثابت در نظر می‌گیریم و اثر تغییر در قیمت خود کالا را بر میزان تقاضا بررسی می‌کنیم. در این صورت است که اثر قیمت آن کالا بر میزان تقاضای آن کالا قابل شناسایی و بررسی است، اقتصاددانان به این شرط، شرط فرض ثبات سایر شرایط می‌گویند.

***دچار خطای ترکیب نشویم***

به طور ساده خطای ترکیب یعنی این که چیزی که برای جزء صادق است به کل تعمیم دهیم و برای کل هم صادق بدانیم. در واقع چیزی که برای فرد صادق است را اگر حکم کلی در موردش صادر کنیم و برای جامعه هم صادق بدانیم دچار خطای ترکیب شده‌ایم. مثلا وقتی در یک استادیوم فوتبال اگر یک نفر برخیزد و سر پا بایستد تا بازی را بهتر ببیند آیا می‌توانیم به همه توصیه کنیم که برخیزند تا بهتر بازی را ببینند؟ مسلماً این یک توصیه بیهوده است. در اقتصاد هم با تشویق یک فرد بیکار به کسب مهارت‌های بیشتر یا جستجوی فعالانه‌تر، او را به یافتن شغل تشویق می‌کنیم، اما در جامعه‌ای که با بیکاری وسیع دست و پنجه نرم می‌کند، نمی‌توانیم این توصیه را برای کل جامعه به کار بگیریم چرا که در آن صورت دچار خطای ترکیب شده‌ایم.

***ارتباط به معنای علیت نیست.***

فرض کنید به حمام می‌روید و مادرتان یا همسرتان خورشت بادمجان برای ناهار طبخ می‌کند، آیا می‌توان گفت دلیل طبخ خورشت بادمجان حمام رفتن شما بوده است؟ حتی اگر چند بار دیگر این ارتباط برقرار شود و اگر چه این دو رویداد با فاصله نسبتاً کمی از یکدیگر اتفاق افتاده‌اند و با هم مرتبط می‌توانند باشند اما این ارتباط دلیل بر علیت بین آنها نمی‌شود.

در مطالعات اقتصادی باید این موضوع را لحاظ کنیم. به عنوان مثال فرض کنید ماه گذشته نرخ بهره سپرده‌ها افزایش یافته است و به دنبال آن مشاهده می‌شود که نرخ تورم ماه جاری هم افزایش یافته است آیا می‌توان نتیجه گرفت که افزایش نرخ بهره به افزایش نرخ تورم منجر گردیده است؟ چنین چیزی در نگاه اول بعید به نظر می‌رسد. پس اگر حادثه B با فاصله کوتاهی بعد از حادثه A رخ دهد. این صحیح نیست که بگوئیم حادثه A سبب حادثه B است.

***آیا می‌دانستید؟***

1- آیا می‌دانستید علم اقتصاد مدرن در دوره سرمایه‌داری متولد شد؟

2- آیا می‌دانستید علم اقتصاد مدرن توجیه‌گر نظام سرمایه‌داری است؟

3- آیا می‌دانستید علم اقتصاد مدرن نظام سرمایه‌داری را بهترین نظام ممکن می‌داند و بر این باور است که نظام سرمایه‌داری منابع کمیاب را به بهترین وجه ممکن تخصیص می‌دهد؟

4- آیا می‌دانستید اقتصاد بازار همان اقتصاد سرمایه‌داری است؟

5- آیا می‌دانستید نقد و بطلان انگیزه را نباید به نقد و بطلان انگیخته سرایت داد؟ منظور این است که فرض کنید اقتصادانی به این نکته پی ببرد که کاهش مالیات در سطحی می‌تواند با انگیزه دادن بیشتر به سرمایه‌داران و سرمایه‌گذاری بیشتر آنها رفاه جامعه را افزایش دهد، اگر چه حتی خود این اقتصاددان از خانواده سرمایه‌داری است و این تئوری را برای کاهش مالیات طبقه خودش و خصوصاً شخص خودش صادر کرده باشد، این انگیزه موجب نمی‌شود که بگوئیم تئوری او نادرست است. برای لغو تئوری وی باید اثبات کنیم که کاهش مالیات موجب افزایش رفاه می شود یا خیر هر چند انگیزه او حمایت از سرمایه‌داران باشد و به نفع آنها این تئوری را ارائه کرده باشد. (البته این شخص از پیروان اقتصاد سرمایه‌داری بود و نامش آرتور لافر بود.)

6- آیا می‌دانستید که لوکاس اقتصاددان بزرگ نقدی جدی بر اقتصادسنجی وارد کرده است؟

او می‌گفت که اگر با اقتصادسنجی به این نتیجه برسیم که یک تئوری در یک زمان و مکان خاص کاربرد دارد، نمی‌توانیم بر مبنای این تحقیق اقتصادسنجی سیاستگذاری کنیم. اقتصاد سنجی را نباید مبنای سیاستگذاری‌های خود قرار دهیم، چون ممکن است رفتارهای جامعه تغییر کند.

***اقتصاد علم است یا ایدئولوژی***

قبل از پاسخ دادن به این پرسش باید بدانیم ایدئولوژی چیست؟ ایدئولوژی حداقل دو تعریف متناوت دارد.

تعریف اول می‌گوید: ایدئولوژی مجموعه‌ای از ارزش ها، اعتبارات، رسوم و قواعد عرفی است.

طبق این تعریف اقتصاد علم است و ایدئولوژی نیست. زیرا اقتصاد گزاره‌هایی است درباره تبیین و پیش‌بینی پدیده‌های اقتصادی و درباره خوبی و بدی حرفی نمی‌زند.

تعریف دوم می‌گوید: ایدئولوژی یک دستگاه فکری برای توجیه روابط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی موجود در جامعه است. (توجیه روابط قدرت در جامعه)

بر طبق این تعریف داوری در مورد این که اقتصاد ایدئولوژی نیست بسیار دشوار است.

مثلا مشاهده می‌کنیم که اقتصاددانان به غیر از پاره‌ای از روابط اقتصادی بنیادین مانند عرضه و تقاضا و ... در بسیاری موارد مانند اندازه حجم دولت در اقتصاد، اختلاف نظرهایی جدی دارد. عده‌ای معتقدند که اندازه دولت باید بزرگ و وسیع باشد و عده‌ای دیگر به کوچک بودن حجم فعالیت‌های دولت در اقتصاد باور دارند و هر کدام از آنها برای اثبات سخن خود از ملاک‌های متفاوتی برای اندازه‌گیری اندازه دولت استفاده می‌کنند.

اقتصاد کلان بیشتر به مباحث دخالت دولت یا عدم دخالت دولت در اقتصاد می‌پردازد. می‌دانیم که با کاهش مالیات منافع ثروتمندان افزایش می‌یابد. حال اگر در اقتصاد کلان به این نتیجه برسیم که باید مالیات‌ها در اقتصاد کاهش یابند، یعنی توجیهی کرده‌ایم برای افزایش منافع ثروتمندان و سرمایه‌داران. در اقتصاد کلان همان طور که پیش‌تر گفتیم با اتخاذ فروض متفاوت به نتایج متفاوت می‌رسیم. مثلاً اقتصاددانان کلاسیک با اتخاذ این فرض که دستمزدها انعطاف‌پذیرند و می‌توانند افزایش یا کاهش یابند به این نتیجه رسیده‌اند که در هنگام بروز بیکاری، دولت نباید هیچ گونه دخالتی در اقتصاد کند.

اما اقتصاددانان کینزین (مکتب اقتصادی که توسط جان مینیارد کینز اقتصاددان بزرگ قرن بیستم بنا نهاده شد)، با اتخاذ این فرض که دستمزدها به طرف پایین چسبنده هستند و انعطاف ناپذیر می‌باشند به این نتیجه رسید که در صورت بروز بیکاری، دولت برای کاهش و رفع این بحران باید اقدام کند و این یعنی توجیه برای یک رابطه قدرتی خاص و ویژه.

همچنین در اقتصاد کلان توجه به بلندمدت و کوتاه مدت، در واقع توجه به افق زمانی، ما را به نتایج متفاوت می‌رساند. به طور مثال کلاسیک‌ها به بلندمدت نظر دارند و اعتقاد دارند تمامی مشکلات اقتصاد در بلند مدت رفع و رجوع می‌گردد و نیازی به دخالت دولت نیست و اگر بیکاری در اقتصاد است این معضل روزی حل می‌شود و دولت با دخالتهایش تنها موجب بدتر شدن شرایط و به تعویق انداختن رسیدن به تعادل می‌شود. از طرف دیگر کینز با جمله معروف خود که همه ما در بلندمدت مرده‌ایم و باید به کوتاه مدت توجه داشت، توجیهی برای دخالت دولت در اقتصاد می‌آورد.

با این توجهات اقتصاد ممکن است به ایدئولوژی تبدیل شود و یا حتی ایدئولوژی باشد و یا حداقل دارای ناخالصی‌های ایدئولوژیک باشد. چون در بسیاری از موارد توصیه‌های سیاستی اقتصاد کلان چیزی نیست جز توجیه منافع یک طبقه در لفافه‌های علمی. حال سؤال این جاست که آیا ایدئولوژی‌زدایی از علم اقتصاد ممکن است؟

شاید نتوانیم این ناخالصی‌ها را از علم اقتصاد بزداییم چون در نهایت علم اقتصاد به طرفداری از یک سیستم، به نظام اقتصادی ویژه‌ای منتهی می‌شود و هر نظام اقتصادی به نفع گروهی و به ضرر گروهی دیگر است و شاید نتوانیم کسی را پیدا کنیم که متعلق به یک طبقه اقتصادی باشد و به ضرر آن طبقه خودش آرائی را صادر کند.

ولی شاید بتوانیم از سیاست‌های اقتصادی ناخالصی‌زدائی کنیم. آن هم با دو روش: 1- ضرر زیان‌دیدگان را جبران کنیم در هر سیاست اقتصادی که اتخاذ شود گروهی منتفع و گروهی متضرر می‌شوند 2- سیاست‌های اقتصادی مبنی بر توافق ‌های جمعی باشند و بوی دموکراسی به مشام برسد.

***شیوه برخورد با تئوری‌های اقتصادی***

**1- برخورد مکتبی**

**2- برخورد التقاطی**

در برخورد مکتبی یک محقق اقتصادی به یک مکتب اقتصادی خاص پایبند است و آرا آن مکتب را قبول دارد بنابراین شواهدی را برای نظر خویش جستجو می‌کند.

مثلاً اگر مکتب شیکاگو (پولیون) معتقدند تورم پدیده‌ای پولی است یعنی پول باعث تورم است، یک سری مشاهدات تاریخی را برای آن مثال می‌زنند.

در برخورد التقاطی محقق به یک مکتب خاص پایبندی ندارد، او سعی می‌کند با ابزارهای اقتصادسنجی کاربرد هر یک از تئوری‌های اقتصادی مکاتب متفاوت را در یک زمان و مکان خاص بررسی کند. به عنوان مثال تئوری تقاضا این چنین عنوان می‌دارد که رابطه بین قیمت یک کالا و تقاضا برای آن کالا یک رابطه معکوس است. ولی نمونه نقض این تئوری آن است که قیمت بالا رود و تقاضا هم افزایش یابد. خود اقتصاددانان نمونه نقض تئوری خود را نظریه‌پردازی کردند.

فردی به نام گیفن « Giffen» مشاهده کرد علی‌رغم سخن اقتصاددانان مبنی بر این که با کاهش قیمت یک کالا تقاضا برای آن افزایش پیدا می‌کند، در «ایرلند» با کاهش قیمت سیب‌زمینی، تقاضا برای آن هم کاهش پیدا کرد. ولی اقتصاددانان سعی کردند برای این نمونه نقض تئوری‌پردازی کنند و بيان كردند، در شرایطی با کاهش قیمت کالا، تقاضا برای کالا کاهش می‌یابد. اقتصاددانان این کالا را **«کالای گیفن»** یا **«کالای پست‌تر»** نام نهادند.

***تعاریف اقتصادانان از علم اقتصاد***

**آدام اسمیت**: علم اقتصاد را علم ثروت می‌نامد. او در کتاب پژوهش در ماهیت و علل ثروت ملت در سال 1776 علم اقتصاد را علمی تعریف می‌کند که در آن چگونگی تولید مصرف و توزیع ثروت بررسی می‌شود.

**جان هیکس**: علم اقتصاد را علم منطق انتخاب کردن می‌داند بنظر وی اقتصاد علم مطالعه و بررسی چگونگی انتخاب اقتصادی انسان در زندگی است.

**لیونل رابینز**: علم اقتصاد تخصیص بهینه منابع تولید است. علم اقتصاد به مطالعه روابط بین منابع و عوامل تولید کمیاب که موارد استفاده مختلف دارد و به هدفهای ما که نامحدود هستند می‌پردازند.

**پل ساموئلسون**: مطالعه چگونگی استفاده از منابع کمیاب جامعه به منظور تولید کالاهای با ارزش و توزیع آنها بین افراد مختلف می‌داند..

و در کل علم اقتصاد بررسی می‌کند که در کدام نظام اقتصادی بازار یا دولت رفاه جامعه بیشتر می‌شود و همچنین بررسی می‌کند که مشکلات اقتصادی در نظام اقتصادی مبتنی بر بازار چگونه حل می‌شود.